

شرق روزنامه

یادداشت

«ابهام تشخیص» سیاست خارجی ایالات متحده

فرشید جعفری

دولت- ملت‌های بازیکر در سلسله‌مراتب قدرت در پهنه سیاست بین‌الملل جایگاه و منزلتی برای خود تعریف می‌کنند و براساس آن جایگاه، سیاست خارجی خود را تدوین می‌کنند و به اجرا می‌گذارند. مؤلفه‌های تعریف جایگاه و منزلت می‌تواند حاصل دو نوع ذهنیت غالب بر دولت و دولتمردان باشد؛ ذهنیت مبتنی بر رؤیا و آرزوها و ذهنیت مبتنی بر واقعیت‌ها. به عبارت دیگر، گاهی دولت‌ها منزلت خویش را در سیاست بین‌الملل بر مبنای آنچه دوست دارند تعریف و گاهی نیز جایگاه خود را بر مبنای آنچه هست و واقعیت دارد، تعریف می‌کنند. ذهن مبتنی بر رؤیاها و دوست‌داشتن‌ها، باعث سیاست خارجی احساسی شده و منتهی به تعریفی کاذب از جایگاه قدرت در سیاست بین‌الملل می‌شود. ذهن مبتنی بر واقعیت‌ها، موجب سیاست خارجی مبتنی بر عقل شده و بنابراین منجر به تعریفی صادق از منزلت قدرت در سیاست بین‌الملل می‌شود. سیاست خارجی احساسی به دلیل تعریف خاص از قدرت، خودبزرگ‌بینی و تحقیر سایر دولت‌ها را منسب و روش خویش قرار می‌دهد و سیاست خارجی مبتنی‌بر عقل، بنیان رابطه خود با دیگری را به دلیل تعریف نسبی از قدرت بر تأمین منفعت ملی استوار می‌کند. اندیشه غالب این است که دولت‌ها معمولا در سیاست خارجی عقلانی رفتار می‌کنند، اما بنا بر دلایلی دولتمردانی ظهور می‌کنند که به دلیل وجود برخی باورها و ذهنیت‌های خاص، عقل در سیاست خارجی را در گوشه‌ای می‌نشانند و باورهای یوتوپایی خود را به میان می‌آورند و چراغ راهنمای سیاست خارجی خود می‌کنند. ظهور چنین ولتمردانی در کشورهایی که در سطح پایینی از سلسله‌مراتب قدرت هستند و تأثیر اندکی بر پروسه‌های سیاست بین‌الملل دارند، مشکلی را پیش نمی‌آورد، اما انتخاب آنها در کشورهایی که عنوان «قدرت بزرگ» را حمل می‌کنند، مشکلاتی را به بار می‌آورد که اگر به‌موقع شناسایی و حل نشود، سبب ابهامی می‌شود که ممکن است صلح و امنیت بین‌المللی را با تهدید جدی مواجه کند. یکی از این مشکلات، دشواری تشخیص سیاست خارجی دولت‌هایی است که بر حسب رؤیاها و دوست‌داشتن‌های خود تصمیم می‌گیرند، به نظر می‌رسد در روزگار حاضر قدرت‌های بزرگ جهانی و منطقه‌ای گرفتار «ابهام تشخیص» جهت‌گیری سیاست خارجی ایالات متحده، به دلیل وجود باورهای رؤیایی دونالد ترامپ هستند. برای قدرت‌های بزرگ جهانی و منطقه‌ای «ابهام تشخیص» با طرح این پرسش نمود پیدا می‌کند: آیا سیاست خارجی ایالات متحده در دوره ریاست‌جمهوری ترامپ تجدیدنظرطلبانه است یا محافظه‌کارانه، به بیان دیگر، آیا ایالات متحده در صدد برهم‌زدن نظم موجود بین‌المللی است یا اینکه سعی در حفظ نظم موجود بین‌المللی دارد؟ سیاست خارجی ایالات متحده «تهاجمی» است یا «تدافعی»؟ پاسخ به این پرسش سرنوشت ملل را رقم می‌زند. پاسخ اشتباه معمولا به معنای پذیرش خطری مهلک یا ویرانی کامل بوده، زیرا موفقیت سیاست خارجی به صحت این پاسخ بستگی دارد (هازنرچی مودگنارو). ترامپ در نخستین سخنرانی خود در دکنره آمریکا وعده احیای روحیه آمریکایی را داد. او از بازگشت دوباره خوش‌بینی سخن گفت که رؤیاهای ناممکن را در دسترس قرار داده است؛ رؤیاهایی که موجب گشایش فصل تازه‌ای در عظمت آمریکا شده است. «احیای روحیه آمریکایی»، «بازگشت دوباره خوش‌بینی»، «بازگرداندن عظمت آمریکا» تعبیری هستند که رؤیاهای ناممکن ایالات متحده را جامه عمل می‌پوشانند. تنها مفهومی که این تعبیر را به هم پیوند می‌زند مفهوم «دوباره» است. اما تکرار یک رخداد در کارزار بازیگری و رقابت در سیاست بین‌الملل به‌آسانی حاشیه نمی‌شود. از اقتضانات تحقق «دوباره» یک رخداد این است که سیاست تغییر وضع موجود، برهم‌زدن نظم بین‌المللی و به‌طورکلی سیاست خارجی تهاجمی در پیش گرفته شود، در غیراین‌صورت تحقق رؤیاها و آرزوها ممکن نخواهد شد، متن پراکنده و فاقد قطعیت سیاست بین‌الملل در روزگار کنونی اصول ذاتی آن را بیش‌ازپیش آشکار کرده است؛ اصولی که اندیشه تهاجمی قدرت‌های بزرگ در برابر یکدیگر را تقویت کرده است. وضعیت آتاریشک بین‌المللی، قابلیت‌های نظامی تهاجمی دولت‌ها، عدم اطمینان از نیت و مقاصد دولت‌ها از یکدیگر، دغدغه اطمینان از بقا و عقلانیت حاکم بر رفتار دولت‌ها، آنها را به سمت ترس و خودیاری و افزایش قدرت و درنهایت تهاجم، رهنمون می‌کند. (جان میرشایمر). با استدلال فوق ایالات متحده، سیاست خارجی تجدید نظرطلبانه و تهاجمی را در پیش گرفته است. اما معنای فرمان‌ها و سخنرانی‌های دونالد ترامپ در حوزه سیاست خارجی خبر از سیاست خارجی محافظه‌کارانه، بی‌تفاوتی به نظم بین‌المللی و سیاست خارجی تدافعی می‌دهد. یک قدرت بزرگ که می‌خواهد گذشته هژمونی خود را بازگرداند، «حضور» در متن بین‌المللی را باید در اولویت خویش قرار دهد. اما ترامپ در جمع هوادارانش درحالی‌که بر خوب‌بودن همکاری جهانی و توافق با دیگر کشورها تأکید می‌کند، صریحا می‌گوید: «من درنهایت رئیس‌جمهور آمریکا هستم نه جهان». ترامپ فرمان خروج از «پیمان تجاری ترانس- پاسیفیک» را صادر می‌کند و بر مذاکره می‌کند و در مرز آمریکا و مکزیک دیوار می‌کشد و فرمان منع ورود شهروندان شش کشور اسلامی را امضا می‌کند؛ همه اینها خبر از یک سیاست خارجی تدافعی و محافظه‌کارانه می‌دهد. بنابراین سایر دولت‌ها در تشخیص دو گزاره در مورد سیاست خارجی آمریکا سرگرداند؛ گزاره اول می‌گوید: «آمریکا برای برهم‌زدن وضع موجود بین‌المللی و بازگرداندن هژمونی گذشته خود، سیاست تهاجمی را در پیش گرفته است» و گزاره دوم می‌گوید: «آمریکا برای حفظ وضع موجود بین‌المللی و برای جلوگیری از افول بیش‌ازپیش خود، سیاست تدافعی را در پیش گرفته است». بنابراین بازیگران دولتی در چنین شرایطی در هر لحظه باید مهبای وخیم‌ترشدن اوضاع سیاست بین‌الملل باشند.

نگاه

یک رقابت نفسگیر

درحالی‌که آمریکا همچنان قدرت بزرگ نظامی در آسیا و جهان است، چین نیز به‌سرعت کیفیت و کمیت حوزه نظامی خود را گسترش می‌دهد. برهمین‌اساس، این کشور تجهیزات، سازمان‌ها و ظرفیت‌های خود را افزایش داده و تلاش می‌کند توانایی خود را برای اجرای پروژه‌های نظامی خارج از مرزهایش گسترش دهد.

افزایش بالای رشد اقتصادی و هزینه‌های نظامی و تلاش برای به‌دست‌آوردن دوباره نقش تاریخی‌اش در آسیای شرقی، بیش‌ازپیش به چین برای دستیابی به قدرت بیشتر در حوزه نظامی کمک می‌کند. ارتش آزادی‌بخش خلق چین در کل ۲٫۳ میلیون پرسنل دارد که می‌توان این کشور را دارای بزرگ‌ترین ارتش آماده‌به‌خدمت در جهان نامید. یکن تنها قسمتی از اطلاعات خود را درباره حوزه نظامی، مأموریت‌های ارتش چین و پروژه‌های آتی اعلام می‌کند. چنین این هفته اعلام کرد میزان هزینه نظامی خود را هفت درصد افزایش می‌دهد که در کل برابر با ۱۵۱میلیارد دلار می‌شود؛ اما ترامپ با درخواست افزایش ۵۴ میلیارد دلار به بودجه نظامی سالانه این کشور، در کل این بودجه را به ۶۰۳ میلیارد دلار افزایش داد که ده‌میلیارد آن برای عملیات نظامی خارج از کشور است. چین اعلام کرده بودجه نظامی‌اش اسمال برابر با ۱۰۳ درصد از تولید ناخالص ملی این کشور است؛ درحالی‌که آمریکا ۳۰۴ درصد از تولید ناخالص داخلی‌اش را به این امر اختصاص داده است.



آمریکا می‌تواند بیش از ۱۳هزار انواع مختلف جنگنده را به کار گیرد، درحالی‌که چین نزدیک به سه هزار جنگنده دارد. آمریکا همچنین بیش از شش هزار هلیکوپتر دارد؛ درحالی‌که تعداد هلیکوپترهای چین ۸۰۲ فروند است. نیروی هوایی چین ۳۹۸هزار پرسنل دارد و نیروی هوایی آمریکا ۳۰۸هزار نفر است. هر دو کشور به دنبال به‌روزرکرد جنگنده‌های خود هستند.

درهمین‌حال، نیروی دریایی چین ۷۱۴ کشتی دارد؛ اما تعداد شناورهای آمریکا بیشتر است. آمریکا ۱۰ ناو هواپیمابر دارد این در حالی است که چین یک ناو هواپیمابر دارد. آمریکا ۶۲ ناوشکن و چین ۳۲ ناوشکن دارد. آمریکا همچنین ۷۵ زیردریایی و چین ۶۸ زیردریایی دارد. پرسنل نیروی دریایی آمریکا ۳۳۳هزار نفر است؛ اما پرسنل نیروی دریایی چین ۳۳۵هزار نفر است.

از سوی دیگر، چین از سال ۱۹۷۹ لازم به سایر کشورهای بیرومنی- در وضعیتی مطلوب برای بهره‌برداری از اینس ظرفیت قرار خواهد داد. از طرفی هر تهدید (امنیتی، تروریستی، زیست‌محیطی و...) که در محدوده این دریا و کشورهای بیرومنی شکل بگیرد، بی‌شک پیش از هر منطقه دیگر متوجه همسایگان خزر خواهد شد که در این مورد نیز ایران و روسیه به‌دلیل داشتن وزن و ظرفیت‌های بیشتر، از توان مقابله و تأثیرگذاری بیشتری برخوردار هستند و سه کشور دیگر می‌توانند به این توان امیدوار باشند. درباره رژیم حقوقی دریای خزر در سال‌های گذشته (بین روسیه و قزاقستان، قزاقستان و ترکمنستان، آذربایجان و روسیه)، بیانگر عدم بهره‌برداری مناسب از این ظرفیت‌ها و توجه صرف به مباحث حقوقی (از سوی مقامات ایرانی) برای به‌سرانجام‌رساندن مذاکرات است.



عکس AP

قذاف الدم، پسرعموی معمر قذافی؛

اگر مشکل لیبی قذافی بود پس چرا چنین شد

ترجمه: محمدعلی عسگری

است؛ به‌دلیل اشتباهات مرگ‌باری که درباره لیبی مرتکب شدند. این ویرانی هولناک در زیرساخت‌ها، کشتار و آوارگی یک سوم ساکنان، زندان‌هایی که بر است از ده‌هزار زخمی و شکنجه‌دیده و صدها میلیارد دلار از پول‌های به‌غارت‌رفته و آثار باستانی غارت‌شده و بردن طلا و اورانیوم دیده می‌شود؛ از همه اینها مهم‌تر کرامت از‌دست‌رفته لیبیایی‌هاست که امروزه در نقاط مختلف جهان گدایی می‌کنند. بعدها «باراک اوباما» همراه وزارت خارجه بریتانیا و نخست‌وزیر سیلویو برلوسکینی به اشتباه‌شان در لیبی اعتراف کردند، ازاین‌رو امروز می‌خواهیم آنها عذرخواهی کنند. این حرفی است که مسیح می‌زند و می‌گوید: «کسی که گناهی را مرتکب شد، باید آن را جبران کند». آنها باید عذر بخواهند و اشتباهات‌شان را تصحیح کنند.

کفت‌وگوهای لیبی در قاهره بین ژنرال حفتر و سراج و توافق بر سر انتخابات عمومی در سال ۲۰۱۸ را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ همه آنچه اتفاق افتاده، وصله‌پینه‌کردن توافق «صخیرات» است؛ در صخیرات همین باندهای منصوب‌شده از سوی ناتو در سال ۲۰۱۱ تحت نظارت سازمان ملل متحد جمع شدند؛ همان‌هایی که بیش از نیمی از ملت لیبی را که طرفدار انقلاب فاتح کشور و دولت لیبی بودند، سرنگون کردند. بعد از شش سال حالا دیگر همه پرده‌ها افتاده است. باید طرفداران انقلاب کنار زده شوند و پرچم‌شان برافند تا ما بتوانیم برای همه لیبیایی‌ها بدون حذف گروهی یا نومیدکردن کسی یک دولت جدید بسازیم؛ دولتی زیر پرچم جدیدی که دیدگاه همه لیبیایی‌ها را با هم متحد کند، تشکیل دهیم.



پرچم سفیدی که همه را زیر آن جمع کند و یک دولت غیرجانبدارانه باشد نه یک دولت توافقی که الان در جریان است. باید دوباره نیروهای مسلح را احیا کرد؛ نیروهایی که تعدادشان به بیش از ۷۰ هزار مبارز می‌رسد و در مصر و تونس مستقر هستند. باید دوباره نیروهای پلیس و دادگستری را سروسامان داد و مهاجران را برگرداند و اسیران را آزاد کرد و یک عفو عمومی اعلام و با نظارت جامعه بین‌المللی یک انتخابات آزاد برگزار شود؛ به نظر ما راه‌حل این است. ما برای خودمان سنت‌ها و آداب و رسومی داریم که بدون نیاز به دخالت‌های نظامی و سیاسی خارجی می‌توانیم دستاوردهای خوبی داشته باشیم چون دخالت‌های خارجی بیشتر نزاع‌ها را دامن می‌زند و هیچ‌کس را از آنها نجاتی نیست.

آیا فردی مثل احمد قذاف الدم یا افراد وابسته به نظام سابق در لیبی آینده‌ای در این کشور خواهند داشت؟

این کشور ماست. ما یک حزب سیاسی نیستیم که مانند تونس و مصر سقوط کرده باشیم. ما یک ساختار اجتماعی، سیاسی و نظامی هستیم. ما همچنان ناظر این وضعیت هستیم و نمی‌خواهیم به یکی از طرف‌های درگیر در کشور تبدیل شویم. ما که بازیچه نیستیم که براساس منافع و برنامه‌های کشورهای استعماری عمل کنیم؛ کشورهایی که می‌خواهند لیبی را به یک زیاله‌دانی تبدیل کنند؛ می‌خواهند ضمن غارت ثروت‌های

«احمد قذاف الدم» یکی از چهره‌های مخوف نظام «معمر قذافی» و پسرعموی او بود. یکی از افسراد مورد وثوق سرهنگ و از اصحاب خیمه او که در سال ۲۰۱۱ بعد از شروع انقلاب لیبی از نظام حاکم بر این کشور جدا و دو سال بعد در مصر بازداشت شد. قذاف الدم متولد ۱۹۵۲ از پدری لیبیایی و مادری مصری است و تقریباً خانواده مادری‌اش در مصر سکونت دارند. او درس نظامی خواند و بعد به گارد ریاست‌جمهوری لیبی پیوست. مراحل ترقی را در مدتی کوتاه طی کرد تا به درجه سرهنگی رسید و از سوی قذافی برای مأموریت‌هایی به مرزهای اسرائیل و برخی کشورهای آفریقایی فرستاده شد. او مدت‌ها سفیر لیبی در عربستان و مصر و فرستاده ویژه سرهنگ قذافی به کشورهای مختلف بود، یک بار نیز حاکم نظامی شهر طبرق شد. درباره او داستان‌های زیادی از شکنجه و آزار مخالفان تا ترور معترضان روایت می‌کنند. دولت مصر به دستور پلیس اینترپل ابتدا او را بازداشت و بعد محاکمه و در نهایت ترئه کرد. از چند سال پیش او در هیئت یک رهبر سیاسی جدید ظاهر شد و هزارچندگاهی از دولت‌های خارجی انتقاد یا از سازمان ملل درخواست کمک برای حل بحران لیبی می‌کند. اینکه یک سایت روسی سراغ قذاف الدم رفته و با او مصاحبه کرده، بسیار معنادار است. «قذافه» نام قبیله‌ای قدیمی و عرب ساکن لیبی است که افراد وابسته به آن در نام‌شان پیشوند قبیله به چشم می‌خورد. قذاف الدم (پرتاب‌کننده خون) نام یکی از بزرگان قدیمی این قبیله بوده است؛ معمر القذافی نیز به این قبیله تعلق داشت.

کچند سال بعد از رفتن سرهنگ معمر قذافی، کشور شما درگیر کشتار و تروریسم شده است. این وضعیت را چگونه می‌بینید؟ به‌ویژه درحالی‌که رقابت بین شرق و غرب کشور، پارلمان، ارتش و نخست‌وزیری و شبه‌نظامیان مسلح در کنار دخالت‌های نظامی کشورهای غربی وجود دارد.

قطعاً وضعیت همین‌طور است؛ وقتی به لیبی امروز نگاه می‌کنید می‌بینید اختلافی که سال ۲۰۱۱ به وجود آمد، بعد خودش را تقسیم کرد و سر و دمش را بین شرق‌غرب و جنوب کشور قرار داد و هرجایی گروهی را مسلح کرد، حالا مشغول مدیریت این گروه‌ها و منازعات بین آنهاست و قصد اتمام این درگیری‌ها را هم ندارد. تا اینجا روشن شد برنامه غرب فقط محدود به کشتن قذافی نبود، بلکه این برنامه تا به بازی‌گرفتن باندهای مسلح و ایجاد یک درگیری طولانی استمرار پیدا کرده است.

ک قذافی، رهبر لیبی درباره تجزیه این کشور هشدار داد و گفت: «اگر برکنار شود چنین اتفاقی خواهد افتاد». آیا بعد از شش سال از شروع تظاهرات ضد دولتی احساس می‌کنید پیش‌بینی او تحقق یافته است؟ اگر مشکل چنانکه بعضی تصور می‌کردند «رفتن قذافی» یا «صدام» بود، پس چرا این ویرانی و کشتار به وجود آمد. این جنگی است که در آن هیچ برنده‌ای وجود ندارد و از سوی نیروهای وابسته به غرب پشتیبانی می‌شود. قذافی استاد تاریخ و خودش یک انقلابی بود. او تجربه داشت و از اطلاعات زیادی برخوردار بود. می‌دانست چگونه منطقه خط سبز از آسیا تا طنجه هدف آنها قرار گرفته است؛ او پیوسته در دهه ۸۰ این هشدارها را می‌داد و همه اسناد آن موجود است؛ اما متأسفانه همه آنچه هشدار داده بود، موبه‌مو اتفاق افتاد.

ک به نظر شما چه کسی مسئول وضعیت موجود در این کشور عربی است؟

هیچ شکّی وجود ندارد که مسئولیت بر عهده شورای امنیت و ناتو

بی‌تردید از جمله مواردی که موجب شده است

تاکتئون توافقی جامع درباره رژیم حقوقی دریای خزر صورت نگیرد و دولت‌ها به آرامی و محتاطانه مذاکرات را پیش ببرند. این است که مسئله بحثی ژئوپلیتیک بوده و با منافع ملی ملت‌ها گره خورده است. برخلاف بحران‌های سیاسی که در صورت اراده طرفین به‌راحتی می‌تواند حل‌وفصل شود (مانند برخورد ناشایست مسئولان فرودگاه یک کشور با مسافران کشورهای دیگر یا اظهارات تند مقامات کشورها درباره سایر کشورها). به عبارتی درک منفعت جمعی و ملی از سوی آحاد ملت در رابطه با این‌گونه موضوعات موجب می‌شود دولت‌ها در مذاکرات خود با دشواری روبه‌رو شوند و همواره نگران این باشند که اگر در چارچوب رضایت ملی مذاکرات را پیگیری نکنند، متهم به خیانت و بی‌کفایتی شوند و مشروعیت و مقبولیت خود را بین ملت برای احراز قدرت سیاسی از دست بدهند. به‌این‌ترتیب مذاکرات به تعویق افتاده تا یا فرصت مناسب برای

خزر در سایه منافع مشترک

احمد رشیدیژاد، پژوهشگر مسائل جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک

حل‌وفصل آن حاصل شود یا اینکه در صورت ضرورت و ترک قدرت سیاسی آن را بر عهده دولت بعدی بگذارند و تسو و تعهد را به زمین‌رقبای سیاسی (احزاب) بیندازند. موضوعی که در ایران هم بی‌مصدق نیست و به‌ویژه در جریان رقابت‌های انتخاباتی به مبحث داغ بین‌هواداران احزاب مختلف بدل می‌شود.

به نظر می‌رسد فارغ از حساسیت‌های موجود آنچه منجر به تغییر نگاه صرفاً حقوقی کشورهای بیرومنی به این دریا برای رسیدن به توافقی منصفانه می‌شود این است که پیش از هر توافقی که زمینه تقسیم را فراهم یابد، خزر فصل مشترک منطقه‌ای وسیع به وسعت ۱۲۴۵۹۱۹۵ میلیون کیلومتر مربع (کشورهای